

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

فرمودند که هم برای قول به اشتغال و احتیاط در موارد دوران امر بین اقل و اکثر
ارتباطی و هم برای برائت و عدم لزوم احتیاط به استصحاب استدلال شده، اما نحوه
استدلال و تقارب استدلال برای وجوب احتیاط و اشتغال در جلسه قبل بیان شد و نتیجه
این شد که با استصحاب نمی‌شود اثبات اشتغال کرد.

و اما آیا با استصحاب می‌توانیم اثبات برائت کنیم و بگوییم اکتفاء به اقل کفایت می‌کند؟
در این باب هم دو قول است. یک قول این است که بله، می‌شود. که شاید هم حق همین
باشد حالا تا بعد ببینیم و شهید صدر هم همین را قائل است. و یک قول هم این است که
نه، این‌جا استصحاب کارایی ندارد کما علیه المحقق الخوئی قدس سره.

مجموعاً در مصباح سه تقریب برای جریان استصحاب به این منظور تصور شده و چون در
هر سه‌تا اشکال دارند می‌فرمایند پس بنابراین استصحاب برای اثبات برائت جاری
نمی‌شود که قهراً این احتیاج دارد به این‌که بگوییم تنها تصویر جریان استصحاب به این سه
نحو ممکن است. هر سه‌تای آن اشکال دارد. پس بنابراین به استصحاب نمی‌شود تمسک
کرد که حالا بعد عرض خواهیم کرد که این حصر لادلیل علیه، بلکه ما تقریبی که این
اشکالات را نداشته باشد داریم و بنابراین... این سه تقریب عبارت است از این‌ها:

تقریب اول؛ مستمسک به این توجه می‌کند که چه مولا اکثر جعل کرده باشد درواقع،
وجوب اکثر جعل کرده باشد و چه وجوب اقل را جعل کرده باشد بلازمیمة الاکثر؛ احتیاج
به لحاظ دارد. اگر می‌خواهد اکثر را جعل کند باید لحاظ کند این اقل را به اضافه آن اکثر،
یعنی اقل به شرط شیء و اگر می‌خواهد اقل را فقط واجب بکند باید لحاظ کند اقل را
لابشروط مقسمی، یا لابشروط قسمی، بنابراین اگر حکم روی اکثر رفته باشد و بخواهد
بگوید یجب صلاتی که یازده جزء دارد باید این ده جزء را به شرط لحاظ کند و بگوید بعد
وجوب بیاورد روی آن، اگر می‌خواهد بگوید نه، این ده جزء یازدهمی باشد یا نباشد پس
این ده‌تا را لابشروط باید لحاظ کند. خب حالا ما استصحاب می‌کنیم به این‌که مولا «لم
یلحظ عند الجعل» آن اکثر را، آن اقل را به شرط شیء، این تقریب اول؛ خب اشکال این
تقریب واضح است به این نحوی که گفته شد. دوتا اشکال دارد. یکی این‌که لحاظ نه حکم
شرعی است نه موضوع حکم شرعی است، لحاظ مولا یک امر تکوینی است که مولا
برایش صادر می‌شود. این نه خودش حکم شرعی است نه موضوع برای حکم شرعی
است و حال این‌که در باب استصحاب مستصحب یا باید حکم شرعی باشد یا موضوع حکم
شرعی باشد.

س: این اثر شرعی ندارد؟

ج: بله؟

س: اثر شرعی؟

ج: بر خود لحاظ ما اثر شرعی نداریم

س: عقل نمی‌گوید آن چه که مولا لحاظ کرده را؟

ج: نه، ملحوظش واجب ال.... نه لحاظش

س: به هر حال

ج: نه، نه، لحاظ امر، ملحوظ امر آخر 000

س: لحاظ یعنی چه؟

ج: لحاظ یعنی لحاظ کردن

س: یعنی اراده کرده دیگه

ج: نه، نه،

س: اراده کرده دیگه لحاظش را

ج: نه، نه، یعنی تصور کرده، لحاظ یعنی تصور، یعنی این جور تصور باید بکند تا بعد حکم را این جور روی آن بیاورد، لحاظ یعنی تصور کردن، این اشکال اول.

اشکال دوم؛ این هست که می‌فرمایند تعارض دارد خب این استصحاب عدم لحاظ اکثر یا عدم لحاظ اقل به شرط شیء معارض است با عدم لحاظ اقل لایشرط، هر دو امر وجودی است دیگه، حالت سابقه عدم دارد. یک وقتی مولا نه آن جور لحاظ کرده بود نه این جور لحاظ کرده بود. پس بنابراین این‌ها تعارضاً تساقطاً، این هم اشکال دومی است که فرمودند.

س: حاج آقا، این لحاظ که می‌فرمایید لحاظ صرف مجرد که مراد نیست، هنگام صدور حکم است دیگه؛ یعنی مولا این را لحاظ کرده که این گونه به موضوع باشد. وقتی مولا، یعنی مولا موضوع را این طوری دیده، موضوعی که قرار است حکم

ج: آن دیده شده موضوع حکم است نه دیدن.

س: این‌ها که دیدند. منظر عقلاء اولش که دیگه

ج: بابا شما مگر نمی‌گویید که در هنگام، می‌گویید جعل احتیاج دارد به تصور موضوع، تصور محمول.

س: بله، این‌ها را می‌دانیم. می‌خواهیم

ج: خب همین است. لحاظ یعنی تصور موضوع

س: این را که خود آقای خوئی و معاصرین قبول ندارند که استصحاب باید یا حکم شرعی باشد یا موضوع حکم شرعی؛ می‌گویند باید اثر شرعی داشته باشد

ج: ندارد

س: و این هم عرفاً اثر شرعی داشته

ج: حالا این‌جا که این‌جور اشکال کردند فعلاً خودشان. اثر شرعی

س: یعنی بی‌اثر نیست

ج: ما در غیر این‌جاها، این‌جا چه اثری دارد؟ مگر بله، مگر به اصل مثبت بخواهید. یعنی بگویید، اگر بخواهید بگویید که بله، با عدم لحاظ اکثر اثبات می‌شود به این‌که وجوب رفته روی اقل لا بشرط، بگویید؛ وقتی استصحاب می‌کنیم که لحاظ نکرده اکثر را؛ پس لازمه‌اش این است که حکم رفته روی اقل.

س: نه، موضوع حکم عقل را گسترده می‌بینیم.

ج: نه، لحاظ به حکم عقل نیست.

س: نه، نه، می‌گوییم عقل می‌گوید هنگامی که مولا می‌خواهد حکم بکند؛ نه که لحاظ همین طور الکی توی ذهنش یک چیزی تصور بکند. وقتی می‌خواهد حکم بکند و موضوعی را می‌خواهد تصویر بکند آن موضوعی که تصویر کرده من در قبالش موظف هستم.

ج: نه،

س: در هنگام صدور حکم

ج: نه، نیستید

س: این اگر واسطه‌ای هم باشد بسیار خفی است

ج: نه، به لحاظ شما مکلف نیستید؛ به ملحوظاتش مکلف هستید که چی گذاشت بر عهده شما، حالا به چه نحو لحاظ کرده به آن مکلف نیستید شما. نه عقل می‌گوید نه شرع می‌گوید نه عرف می‌گوید.

س: این فرض بر این مسئله است که ما تقابل بین این دوتا را متضادین ببینیم دیگه؟ اگر بنا بر آن نگاه مرحوم نائینی که مطرح شد

ج: نه، این‌جا اصلاً از آن حرف‌ها اصلاً نمی‌آید.

س: آن‌ها مطرح نمی‌شود

ج: نه، چون داریم می‌گوییم دیگه، می‌گوییم اصلاً مصب استصحاب را لحاظ قرار داده

س: وجودی بود این....

س: ملکه و عدم ملکه اصلاً قابل

ج: نه، این جا نیست. لحاظ قرار داده، تقریب اول این است که می گوید نمی دانیم مولا لحاظ کرده اکثر را یا نه؟ استصحاب عدم لحاظ می کنیم. می گویم لحاظ نکرده اکثر را. التقریب الاول؛ استصحاب عدم لحاظ الاکثر حین جعل التکلیف، نه این که امر دائر است بین اطلاق و تقیید؛ بگویم اطلاق همان عدم تقیید است بنحو عدم و ملکه، آن چون توجه می کرد به اطلاق و تقیید، این نه، مصبّ استصحاب را یعنی مستصحب را چی قرار داده؟ عدم لحاظ، می گوید یک وقتی که می دانیم مولا لحاظ نکرده بود اکثر را، حالا هم استصحاب می کنیم که لحاظ نکرده

س: خب اگر شما (حرف آقای لیاقتی.... را می خواستیم بزنیم) اگر شما مبنایان توی واجب اقل؛ لحاظ الاقل به معنای مفهوماً تضاد است و امر وجودی باشد امر وجودی مسبوق به عدم است. امر تقییدی هم که وجودی باشد مسبوق به عدم است. یتعارض الاستصحابین العدمین الجاریین فی مقام عدم اقل که عدم مطلق باشد یا عدم اکثر که عدم تقید باشد. آن وقت می فرماید یتعارضاً یتساقطاً، اما همان طور که خودتان فرمودید توی بحث برائت از جزئیّت که ایشان می گفت که ما اگر بخواهیم بگویم حرف مان حرف تضاد است اثبات، مثبت می شود. با استصحاب عدم تقیید اثبات اطلاق بخواهیم بکنیم درست است. اما اگر می خواستیم بگویم ملکه و عدم است ما یک مصبّ استصحاب عدم داریم چون فرع بر وجود است دیگه و آن چیه؟ آن عدم تقید است. همین که عدم تقید اکثر را جاری کردن مساوق است با این که...

ج: شما از موضوع بحث خارج می شوید. اگر کسی آمد گفت من استصحاب عدم لحاظ می خواهم بکنم. شما دیگه برنگردید این را باید جواب بدهید...

س: جواب ما همین است

ج: نه این که ما یک مستصحب دیگر هم می توانیم تصور بکنیم. آن را که نگفته که

س: جواب ما این است

ج: بابا! آن که این دارد می گوید، این تقریب را دارد بیان می کند این است. شما یک تغییر آخری

س: نه، اشکال

ج: آن تعبیر آخر را، حالا ببینیم؛ شما در مقام حصر که گفتم سه تقریب دارد بگویند آقا نه، این حصر به سه تا غلط است؛ چهارمین تقریب هم وجود دارد. پنجمین تقریب هم وجود دارد

س: ما اصلاً حصر به سه تا را هم نمی خواهیم بگویم. ما در همین حرف آقای خوئی اشکال داریم. همین حرف آقای خوئی که در این اشکال شما مبتنی بر مبنای تقابل تضاد بین

ج: آقای عزیز! لحاظ که.... احدی در عالم نگفته لحاظ این و لحاظ آن، کسی بگوید

س: لحاظ نمی خواهد. احتیاجی به لحاظ

س: خیلی عجیب است واقعاً! خیلی عجیب است!

س: لحاظ نمی‌خواهد که شما می‌گویید تعارضاً تساقطاً؟

ج: بابا اگر کسی آمد این جور استصحاب گفت چه کارش باید کرد؟

س: استصحاب عدم اکثر، همین!

ج: آن را بیرونش کرد. دارد ...، عجب است واقعاً!

س: لحاظ که وجود ندارد

س: ... می‌شود گفت فرق بین دو مقام، فرق بین مقام جعل و مجعول است؟

ج: نه

س: یعنی اگر ما بیایم بحث کنیم که ما داریم می‌گوییم قبل از جعل جعلی نبوده، خب این عدم لحاظ است دیگه، نه این که بیایم بگوییم حالا

س: نه، توی لحاظ جواب شما چیه؟ اگر کسی توی لحاظ جاری کرد

ج: نه، مستصحب را چی قرار داده؟

س: عدم لحاظ اکثر

ج: عدم لحاظ اکثر، اگر یک وقتی مولا وقتی در مقام جعل برنیامده بود....

س: خب همین عدم جعل است دیگه

س: آقا چرا جواب نمی‌دهید؟ هی می‌گویید استصحاب بر لحاظ است ما می‌گوییم استصحاب بر غیرلحاظ است. مگر ما می‌گوییم استصحاب (ببخشید آقای لیاقتی) مگر استصحاب غیر از لحاظ را ما داریم جواب می‌دهیم؟ شما می‌گویید اشکال، جواب دیگر دارید می‌دهید

ج: بله

س: من چه جواب دیگری دارم می‌دهم؟

ج: برای این که آن حرف‌هایی

س: من هم می‌گویم استصحاب عدم لحاظ است. ولی می‌گویم استصحاب عدم لحاظ اکثر به خاطر این که اقل را هم لحاظی می‌بیند بنابر مبنای تضاد این حرف را می‌زنید. و الا اگر اقل نگوید نیاز به لحاظ دارد. این حرف را تصحیح می‌کنید حیف که متن ندارم. ایشان توی همان بحث بلاغت جواب می‌دهد آقای خوئی، می‌گوید آقا، ما اصلاً اقل را خلافاً با شما لحاظ می‌دانیم فلذا اشکال می‌کند می‌گوید خب، عدم لحاظ اکثر با عدم لحاظ اقل معارض است. جواب می‌دهیم می‌گوییم ما برای اثبات اقل نیاز به لحاظ نداریم. برای اکثر داریم ها! چون ملکه است. در مورد اقل اصلاً نیاز به لحاظ نداریم تا بگویید یتعارض یتساقط، جواب این است. این فرع بر ملکه تضاد است، فرع به تقابل تضاد است این

حرف که بگوید آن هم لحاظ می‌خواهد و تعارض می‌کند عدم این با عدم آن، پس نمی‌توانی تمسک بگویی ترجیح بلامرجح است. این فرع بر تقابل تضاد است.

ج: اشکال دوم این است که شما اگر برای لحاظ اهمیت قائل هستید آن را موضوع حکم شرعی....

س: لحاظ در چیزی که لحاظ بخواهد

ج: صبر کنید آخه!

س: آقا، اقل نمی‌خواهد. بنا بر مینا.... عدم ملکه است. عدم که چیزی نمی‌خواهد که بخواهید بگوید لحاظ است. این هم لحاظ.....

ج: نه آقای عزیز! این آقای مستدل به استصحاب این جور ملاحظه کرده که ما لحاظ الاکثر کأثه پیش او موضوع حکم شرعی است یا اثر عقلی شرعی دارد

س: بله، مستمسک این را می‌خواهد بگوید

ج: می‌گوید لحاظ الاکثر، خب یک جواب این است که لحاظ اصلاً موضوع اثر نیست و فلان نیست؛ این یک جا...

س: درست است. آن هم درست است

ج: جواب دوم؛ می‌گوییم اگر لحاظ در اکثر اثر دارد، لحاظ موضوع اکثر است ما آن طرف هم لحاظ پس باید...

س: نخیر! نه، این جوری نیست. ما جواب می‌دهیم. ایشان می‌گوید: ثانٍ ان الامر فی المقام؛ در مقام اطلاق و تقیید که این جا یا مطلقاً است لایبشرط است یا تقیید است. مردد بین لحاظ الاقل بشرط همین جا دست آقای خوئی را می‌گیرد. چه کسی گفته ما اقل را می‌گوییم لحاظ الشیء به شرط شیء؟ (بیخشید) این اکثر است و بین لحاظ الاقل لا بشرط، چه کسی می‌گوید بین لحاظ الاقل لایبشرط؟ تردد ما تردد بیم متضادین نیست. تردد ما بین تردد ملکه و عدم ملکه است. این ثانیاً ایشان مبتنی بر مینا، ما اشکال در مینا می‌کنیم

ج: آن از باب اطلاق و تقیید بود.

س: آقا، مقام فقط تقابله تقابل اطلاق و تقیید است. تقابل دیگری ندارد. تردد دیگری ندارد

ج: به لحاظ آن جا کار نداشتیم. آن جا نتیجه الحاظ بود.

س: حاج آقا، شما توی اراده و مراد هم همین حرف را می‌فرمایید؟

ج: بله؟

س: توی اراده و مراد؟ یعنی شما قبول ندارید که موضوع حکم عقل است که مولا چه جوری اراده کرده؟

ج: نه،

س: اگر، می‌خواهم بگویم آن لحاظ را اگر ما هنگام تعلق به حکم اراده که واضح موضوع حکم عقل است

س: موضوع حکم عقل است چه جور با استصحاب آقا می‌خواهد درستش کند؟ موضوع حکم عقل است. ایشان می‌گویند یا باید موضوع حکم شرع باشد یا موضوع غیر.... شرع باشد

س: نه، موضوع حکم عقل باشد

س: موضوع حکم عقل را که نمی‌توانم به استصحاب بردارم. یک جا بیاورید موضوع عقل را با استصحاب بردارند

ج: خب دیگه حالا کفایت مذاکرات است در این بحث.

این‌جا عرض می‌کنیم همان اشکالی که دیروز عرض می‌کردیم؛ بله، این تعارض؛ این‌جا هم هست که آیا از این مخالفت عملیه لازم می‌آید که ما بگوییم تساقط می‌کنند؟ بله، خلاف واقع می‌دانیم این دوتا استصحاب‌ها خلاف واقع هست یکی‌اش؛ اما در باب اصول عملیه ملاک تعارض؛ مخالفت با واقع نیست که بدانیم یکی‌اش مخالف با واقع است. این است که از ترخیص در معصیت قطعیه لازم می‌آید. و در این‌جا ترخیص در معصیت قطعیه لازم نمی‌آید. چون شما می‌گویید که.... چون می‌دانید اقل بالاخره گردن شما را گرفته، حالا مولا بگوید آن را من لحاظ نکردم. خب اثر این‌که او را لحاظ نکرده، اکثر را لحاظ نکرده، این‌که می‌گویید من لازم نیست اکثر را بیاورم. از این‌که اقل را لحاظ نکرده می‌خواهید از این چه نتیجه‌ای بگیرید؟ که اقل را هم نیاورم؟ این را که نمی‌توانید. چون اگر اقل را بخواهی نیاوری که چیز می‌شود؛ مخالفت قطعیه می‌کنی و نمی‌تواند انسان برای تأمین از مخالفت قطعیه به اصول عملیه تمسک کند. پس بنابراین این‌جا تعارض نمی‌شود؛ روی ملاکی که خودتان قبول دارید.

علاوه بر این حالا یک شبهه دیگری هم وجود دارد که سابقاً عرض می‌کردیم. شیخنا الاستاد حائری قدس سره؛ اگر شما می‌خواهید استصحاب عدم لحاظ اکثر جاری بکنید، این حالت سابقه‌اش این است که یک زمانی شارع اکثر را لحاظ نکرده، ممکن است از ازل لحاظ کرده و این‌جور نیست که شارع مثلاً صبر کرده باشد وقتی که دین خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم را آورد؛ حالا تازه احکام برایش جعل کند. خب از ازل برای دین خاتم چنین احکامی جعل شده

س: حدوث زمانی نداریم

ج: بله، حدوث ذاتی دارد نه حدوث زمانی، که بگوید یک زمانی مسبوق به عدم بوده، تمام این مواردی که استصحاب عدم ازلی می‌خواهد برگردد که نبوده ایشان این مناقشه را داشتند که ما خبر نداریم از این‌که چه جوری بوده، شاید این‌جوری بوده. خب این تقریب اول.

پس درحقیقت این‌که چندتا اشکال شد. یکی این‌که دوتا اشکال؛ یعنی دوتا جواب مورد قبول ما در این‌جا داریم. یک جواب این بود که لحاظ را که شما می‌فرمایید لحاظ چون نه

حکم شرعی است نه اثر شرعی دارد نمی‌تواند مستصحب واقع بشود و استصحاب جاری بشود.

اشکال دوم این است که این‌که می‌گویید لحاظ نکرده، شارع لحاظ نکرده است این هم حالت سابقه ندارد که شما بخواهید استصحاب بکنید، البته حالا اگر بخواهی این‌جا را یک مقداری تعمیق بشود این است که این، جعل این احکام چه جوری است؟ آیا به حسب آن‌جور که آقای آخوند در بعضی جاها فرموده بحسب نصوص نبوی و علوی است؛ آن‌ها باید لحاظ کنند و یا خدای متعال که لحاظ معنا ندارد. در خدای متعال لحاظ معنا ندارد به این معنایی که حالا ما می‌فهمیم از لحاظ، اگر توی نفوس علوی و نبوی بخواهد باشد صلی الله علیهما و آلهما، این خب می‌شود مسبوق به عدم بگیریم. چون این‌ها ممکن است (این‌ها مخلوق زمانی هستند دیگه) خب قبل از خلق این‌ها ولو در عالم ذر، حالا بگوئیم در عالم ذر هم ممکن است این‌ها آن‌جا چنین تصویری باشد. ولی بالاخره مسبوق به عدم هستند آن‌ها؛ عدم زمانی.

س: چرا؟ آن‌جا مگر به صرف تکویرشان آن لحاظ باشد چی؟

ج: ظاهراً مسلّم است که «کان الله و لم یکن له معه شیء»

س: نه، بحث زمانی....

ج: حالا دیگه حالا این‌ها را خیلی دنبال نکنیم این جهاتش را، اگر بالاخره برای ما روشن نیست. اگر من با هم برای ما روشن نباشد که چیه؛ خب نمی‌توانیم استصحاب بکنیم دیگه، چون این‌که یک عدمی بوده و حالا بخواهیم استصحاب بکنیم نمی‌دانیم. این تقریب اول.

تقریب دوم؛ که ما دوم ذکر می‌کنیم که در کتاب سوم ذکر شده که وجهش بعد روشن می‌شود این است که ما شک داریم تکلیف مولا به زائد خورده است یا نه؟ خب می‌گوییم قبلاً که به این زائد نخورده بود. یعنی این زائد وجود نداشت. حالا یا قبل الوقت یا برویم بالاتر؛ زمان تشریع؛ آن وقت قبل از این‌که تشریع بکند شارع، می‌گوییم نمی‌دانیم آیا امر شارع به صلّ روی این مرکب از این اقل و اکثر آمده است یا نه؟ می‌گوییم یک وقت که نیامده بود پس حالا هم نیامده، روی مرکب از اقل و اکثر، این را استصحاب می‌کنیم.

س: مرکب از اقل و اکثر نه، مرکب از ده جزء به علاوه یک جزء

ج: اقل همان ده جزء است دیگه

س: نه، اقل و اکثر متقابلین هستند، لایجمع هستند. اقل و اکثر با هم نداریم که

ج: اقلی که لایبشرط دیده می‌شود این‌جور نیست دیگه، این‌جا هم لایبشرط دیده می‌شود.

س: اقل و اکثر آخه تقابل دارند با هم. اقل و اکثر تقابل

ج: اقل لایبشرط تقابل ندارد.

س: توی ارتباطی هم لایبشرط است

ج: آره دیگه، چون فرض این است. خب این‌جا اقل بحدّه چرا، اقل لایبحدّه نه، آن‌که

لابشروط است دیگه. خب این هم نحو دوم است «الاستصحاب عدم تعلّق الأمر بالمرکب من هذا الجزء المشکوک فيه»

س: ... من هذا الجزء ...

ج: هذا الجزء المشکوک فيه.

می‌گوییم به این تعلق نگرفته، خب این دیگر اشکال قبلی را ندارد که، تعلق امر، یعنی خود تعلق را هم نمی‌خواهیم بگوییم... می‌خواهیم بگوییم امر به این مرکب از این و مشکوک تعلق نگرفته. این را هم اشکالی که دارند این است که ...

س: یعنی آن اشکال اثر نیست دیگر؟

ج: نه این‌جا آن اشکال اول آن‌جا نیست ولی اشکال دوم را می‌گویند این‌جا هست یعنی تعارض این‌جا وجود دارد.

چون همان‌طور که.... حالا برمی‌گردانند ورق را به بیان قبل، می‌گویند ما این‌جا می‌دانیم که یا مولا امر را آورده روی مرکب از این و آن زائد که می‌شود تقیید یا امر را آورده روی این اقلّ که می‌شود اطلاق، یعنی یا این ده‌تا را با آن دیده، امر آورده روی آن یا این ده‌تا را همین‌جور بنحو لا بشرط دیده امر آورده روی آن. همان‌جور که تقیید مسبوق به عدم هست که امر را روی این آورده باشد این‌جوری، آن هم مسبوق به عدم است یک‌وقت آن هم نبوده، آن‌جور امر هم نبوده. خب استصحاب بخواهیم بکنیم این را دون او ترجیح بلامرجح است، هردو را بخواهیم استصحاب بکنیم خلاف واقع است. پس بنابراین استصحاب جاری نمی‌شود. می‌فرمایند که: «برد علیه ان هذا الاستصحاب معارض بمثله حسب ما أشرنا إليه آنفا من ان الأقل المتيقن الذي تعلق الأمر و التكليف به أمره دائر بين الإطلاق و التقيد، فكما أن تعلق التكليف بالأقل على نحو التقيد مشكوك الحدوث، كذلك تعلق التكليف به على نحو الإطلاق أيضا مشكوك الحدوث» به این نحوه هست یا به آن نحوه؟ هردو مشکوک الحدوث است «فإجراء الاستصحاب فيهما مناف للعلم الإجمالي» هردو بخواهی می‌دانی منافی است چون می‌دانی یکی‌اش صادر شده یکی‌اش تعلق به یک نحوی از این دوتا بوده «و فی أحدهما ترجیح بلا مرجح» این هم به خدمت شما عرض شود که بیان، اشکال به تقریب ثانی است.

س: حاج آقا تفاوت امر و مأمور با اراده و مراد چیست؟

ج: بله؟

س: تفاوت امر و مأمور با اراده و مراد چیست؟ چون این‌جا می‌گویید امر و مأمور، آن‌جا می‌گویید موضوع حکم عقل است دیگر امر، حالا مأمور را می‌گوی بیار.

ج: آره امر ...

س: آن‌جا هم اراده است مراد را می‌گوی بیار، چه تفاوتی دارد؟

ج: آن‌جا مراد مولا، اگر گفتیم امر، امر احتیاج نداریم مرادات مولا باید بیاوریم خب ...

س: می‌گوید مراد مولا را بیاور، می‌گفتید امر آن اراده را از کار می‌اندازیم، پس این‌جا هم

بیا بید بگویند امر را از کار می‌اندازیم چون می‌گویند مأمور را بیاور، این‌ها که از هم تفکیک ندارند امر و مأمور ...

ج: امر را باید اطاعت کرد دیگر ...

س: امر را یعنی پس مأمور را باید اطاعت کرد ...

ج: اطاعت امر به این است که ...

س: اطاعت اراده هم به این است که مراد را تبعیت بکنیم چه فرقی دارد؟ اطاعت اراده ... سابقه هم می‌فرمودید دیگر اطاعت اراده‌ی مولا یعنی چی؟ یعنی مرادش را بیاورید، کما این‌که اطاعت امر آن هم این است که مأمورش را بیاورید ...

ج: باز اراده غیر از لحاظ است ...

س: ما که ثابت کردیم که اراده همان لحاظ است چون ... تعلق حکم است ...

ج: ... استغفر الله ربی و اتوب الیه که اراده همان لحاظ است، بابا آن اراده نیاز به لحاظ دارد از مبادی‌اش بود...

س: نه نه این‌که از روی آن، این را حالا شما یک سلمنا بود حرف‌مان بود قبول کردید، لحاظ بله، لحاظ مجرد این‌جا مراد ما نیست که تصویری مولا بکند، لحاظی که این‌جا تعلق حکم است یعنی همان اراده ...

ج: نه، نه آقای عزیز ...

س: یعنی اراده کرده که این موضوع حکم من باشد، اراده کرده که این واجب باشد ...

ج: اراده غیر از لحاظ است ...

س: لحاظ بله، لحاظ به معنای لغوی‌اش غیر از اراده است، اما توی این‌جا که داریم می‌گوییم لحاظ موضوع حکم ...

ج: حالا این آقا توی لحاظ آمده بود استصحاب کرده، خب چکار کنیم واقعاً؟

س: نه لحاظ مرادش همین است دیگر، این‌جا همین را ... لفظ که نمی‌خواهد وضع بکند که ..

ج: چرا، نه واقعیت لحاظ را در نظر گرفته ...

س: لحاظ یعنی تعلق حکم است ...

ج: نه آقای عزیز ...

س: پس یعنی ما حکم را کار نداریم؟

ج: شما اجتهاد در مقابل نص می‌فرمایید، خود این آقایان که لحاظ تقریب دارند می‌کنند همین اشکال را هم می‌کنند شما می‌گویید لحاظ یعنی اراده ...

س: نه نه اشكال را به خاطر آن چه كه خودشان گفتند را با آن چه ...

ج: نيست آقا، بحث اراده غير از لحاظ است ...

س: بله به طور كلي

ج: اصلاً لحاظ ربطی بهم ندارد اين دوتا ... مبادی آن است ...

س: ايشان می گوید حاج آقا استصحاب عدم لحاظ اكثر يعنی تصور نکنید اكثر را حين التکلیف، تکلیف يعنی اراده، عدم لحاظ ...

ج: باز دوتا امر است، باز دو چیز است

س: مؤید است حاج آقا، مؤید است ...

س: مؤید هستم حاج آقا ... ايشان می آید می گوید عدم ... همان اراده، ايشان

س: پس از روی اراده و مراد عبور کردید آخر می فرماید اين يك اشكال دیگر است اين ...

س: می گوید استصحاب عدم لحاظ المولى الاكثر حين التکلیف؟، پس تکلیف يك چیز است كه می خواهد به چی بخورد؟ به آن عدم لحاظ اكثر بخورد.

ج: خب اين هم به خدمت شما عرض شود كه اشكال تعارضش همان است كه تقدم آنفاً كه بله استصحاب در هردو بخواهی جاری کنی مخالف با واقع است ولی اين مانع نيست موجب تعارض نمی شود، ولی مادامی كه نیاجامد به مخالفت عملیه كه اشكالی ندارد كه.

س: شما می گوید كلاً توی جاهایی كه متيقن داریم كه روی اقل و اكثر باشد اصلاً كلاً شما پس اجرای اصول را مانع نمی دانید درست است؟

ج: بله دیگر، اگر توی اين مبنا آره دیگر، يعنی چنين لازمه ای ندارد. به عبارتی آخری اگر شما می خواهید آن استصحاب را جاری بکنید برای چی می خواهید جاری بکنید آن استصحاب را؟ اثری می خواهید از آن بگیرید ...

س: اگر جاری بکنیم دیگر

ج: می خواهد از آن استصحاب

س: ... اگر جاری بکنیم، يك وقت هست جاری نمی كنیم به خاطر انحلال، به خاطر اين كه يقين داریم اقل واجب است اين يك حرف دیگر است ... شما اين است، می گوید آقا وقتی من اقل را يقين دارم ...

ج: نه خوب دقت كنید نه نه

س: كه اين را نمی خواهد بفرماید درست است؟ اما اگر تسلّم کردید بعد اجرای استصحاب، يعنی چی؟ يعنی نگاه به يقينين بودن نکردی، اگر نگاه به يقيني بودن نکردید استصحاب عدم وجوب اقلي ترخيص ...

ج: خوب دقت نکردید الان همین چند دقیقه پیش که عرض کردیم، عرض کردیم وقتی که شما می‌خواهید استصحاب عدم اقل را، عدم تعلق امر به اقل بفرمایید چه نتیجه‌ای می‌خواهید از آن بگیرید؟

س: که اقل واجب نیست ...

ج: نه می‌خواهید تأمین بگیرید که من اگر اقل را ترک کنم آزاد هستم؟ نمی‌توانید، چرا؟ برای این‌که با ترک اقل یقین می‌کنید مخالف قطعیه کردید و اصل جاری نمی‌شود برای تأمین از مخالفت قطعیه ...

س: آهان چون که یقین دارم ...

ج: چون می‌دانم بالاخره یا امر آن‌جا هست یا ... اگر این را ترک کنم قطعاً مخالفت قطعیه کردم

س: ... این را عرض کردیم، عرض کردیم

ج: پس جاری نمی‌شود ...

س: بله پس اصل جاری نمی‌شود، اشکال آقای خوئی این است که اگر جاری بشود یک‌وقت هست شما می‌گویید آقا دوتا اصل مخصوصاً نسبت به اقل جاری نمی‌شود چون من در هر حال یقین وجوب اقل دارم....

ج: آن یک چیز دیگری است ...

س: ... و الا این حرف شما را من نمی‌فهمم

ج: خب عطف به ما سبق بفرمایید ...

س: جواب قانع کننده بود.

ج: که جریان اصل برای تأمین از این درست نیست.

س: یعنی چنین لازمه‌ای را از اصل نمی‌توان برداشت کرد، اصلی که بخواهد چنین لازمه‌ای داشته باشد جاری نمی‌شود ...

ج: نمی‌شود بله فایده ندارد یعنی جاری نمی‌شود. بله برای مخالفت احتمالی اشکالی ندارد.

این هم تقریب ثانی که ما اشکال تقریب ثانی را نپذیرفتیم. البته یک‌وقت بر این تقریب ثانی یک ظاهری دارد که کلمه‌ی تعلق در آن استفاده شده، این‌جوری بود استصحاب عدم تعلق الامر بالمرکب، عدم تعلق الامر بالمرکب من هذا الجزء المشکوک، عدم تعلق. خب تعلق باز موضوع حکم و این‌ها نیست، آن‌که، اگر عدم تعلق بگویی باز همین است و آن اشکال شیخنا الاستاد الحائری باز می‌آید، عدم تعلق یعنی چی؟ و کی حالت سابقه دارد عدم تعلق که شما بخواهید استصحاب بکنید. این شبهه هست که عدم تعلق... اما اگر بخواهید بگویید واقع الامر را نمی‌دانیم امر این‌جا هست یا نیست به مجموع مرکب از این و آن هست یا نیست؟ خب این بله بنابراین که بگوییم اشکال آقای حائری را صرف‌نظر

بکنیم خب می‌گوییم یک‌وقت این امر روی این و این مجموعه نبود حالا هم روی این مجموعه نیست ...

س: پس باز هم با

ج: بله آن اشکالی هست که، آن از همان اشکال را اگر اشکال آقای حائری این حرف ما... آن اشکال آقای حائری، مشترک العموم و این حرف‌ها را باید اصلاً این حرف‌ها را گذاشت کنار ...

س: از لحاظ موضوع حکم ...

س: ... الان افاده‌ی فرمایش شما چی شد؟ شما فرمودید که اگر به تعلق ...

ج: بله اگر واژه‌ی تعلق ...

س: تعلق مسبوق به عدم زمانی ...

ج: آن اشکال لحاظ هم پیش می‌آید ...

س: اشکال لحاظ هم

ج: بله اشکال لحاظ هم با تعلق پیش می‌آید ...

س: و اما اگر بخواهیم اشکال آقای حائری پیش نیاید باید حساب واقع امر را بکنیم؟

ج: نه نه اشکال آقای حائری علی‌ای حال بر همه‌ی این‌ها وارد است...

س: خب الان من نفهمیدم حالا فرمایش ... چی شد؟

ج: برای موضوع حکم یعنی اگر تعلق بگیریم که آقای خوئی ... که تعلق فرموده، اگر تعلق تقریب می‌کنید حواش این است که آن اشکالی که در لحاظ کردید این‌جا هم بکنید ...

س: از لحاظ موضوع حکم ..

ج: درست؟ که تعلق، نه حکم شرعی است نه موضوع حکم شرعی، تعلق، درست؟ آن متعلق است نه تعلق، آن متعلق است اگر می‌خواهید این‌جور... اگر می‌خواهید تقریب صحیح بکنید نباید کلمه‌ی تعلق را در کار بیاورید.

تقریب سوم:

تقریب سوم این است که ما نمی‌دانیم اکثر جزئیت دارد برای این واجب یا نه؟ استصحاب عدم جزئیت می‌کنیم، می‌گوییم نمی‌دانیم مثلاً قنوت شک داریم قنوت جزء صلاة هست یا نه؟ واجب است یا نه؟ استصحاب عدم جزئیت قنوت می‌کنیم. که این را ایشان دوم ذکر کرده. جوابی که از این دوم می‌گویند که دوم ذکر کردند می‌گویند خب جزئیت که خودش مجعول برأسه نیست، منتزع از این است که امر به مرکب تعلق بگیرد و آن اشکال دارد پس این هم دیگر اشکال دارد دیگر، این که خودش چیزی نیست که. این اشکالی که ایشان کردند قبلاً جواب دادیم اگر یادتان باشد؛ گفتیم که چون جزئیت مع الواسطه بید شارع

هست پس می‌تواند آن را، چون این اشکال در رفع هم بود. آن‌جا چی جواب دادیم؟ همان جواب را این‌جا می‌دهیم منشأ آن که به‌دست شارع است می‌تواند. پس بنابراین نمی‌دانیم این جزئیت را شارع جعل کرده یا نه؟ استصحاب عدم جزئیت می‌توانیم بکنیم.

خب پس بنابراین حالا در مصباح‌الاصول فرموده ما این سه تقریب فقط این سه تقریب را دارد، این سه تقریب همه‌اش که ما اشکال کردیم، پس بنابراین نتیجه چی می‌گیریم؟ فتلخص مما ذكرنا عدم صحة التمسك بالاستصحاب في المقام لا للاشتغال که بحث دیروز بود و لا للبرائة که امروز است.

پاسخ این است که اولاً خب این‌که یک جواب‌هایی داده شد بعضی از این‌ها که قبول نکردیم اشکال را، علاوه بر این یک تقریب دیگری که اصلاً از کل این تقاریر وجود دارد آن را مطرح نفرمودند و آن این است که ما اقل را که می‌دانیم واجب است، وجوب الاقل برای ما واضح است پس استصحاب این‌جا جاری نمی‌شود نسبت به وجوب الاقل؛ وجوب الاکثر را نمی‌دانیم. خب استصحاب جاری می‌کنیم که شارع وجوب اکثر را جعل نکرده. نه می‌رویم سر جزئیت که آن حرف‌ها باشد، نه می‌رویم سر لحاظ که آن حرف‌ها باشد ...

س: نه حتی سر امر ...

ج: نه سر تعلق می‌رویم که باز آن حرف‌ها باشد، نه سر مرکب از این و آن نه اطلاق و تقیید می‌رویم هیچی نمی‌رویم. می‌گوییم ما می‌دانیم امر روی اقل می‌دانیم هست، پس این‌که اصل ندارد، استصحاب عدم ندارد، این‌که می‌دانیم هست، روی اکثر نمی‌دانیم امر هست یا نیست؟ یعنی یک امر منبسط این‌جوری آمده که روی امر، آن را نمی‌دانیم، خب برائت، همین‌طور که می‌توانیم برائت جاری کنیم قبلاً می‌گفتیم به‌جای برائت بیاید استصحاب جاری کنیم. این یک تقریب سلیم و بی‌مشکلی است خب ...

س: این هم تعلق برداشتید دیگر فقط ...

ج: نه لازمه‌اش این است دیگر، امر ندارد، خب وقتی که منبسط باشد امر می‌آید دیگر، امر می‌آید، امر ندارد...

س: آن تقریب را تعلق گرفتید این بدون آن تعلق است ...

ج: و به مرکب هم کار نداریم اسم مرکب بیاید، می‌دانیم این امر الان روی آن هست که ...

خب این‌که این امر ندارد این‌جا ما دوتا مشکل داریم، خب اگر حرف شیخنا الاستاد قبول کردیم که اصلاً باز این حالت عدمی است دیگر، امر ندارد از کجا می‌گویی نداشتی؟ یک موقعی نداشته حالا هم ندارد، استصحاب عدم را نمی‌توانی جاری بکنی. حالا اگر از آن صرف‌نظر کردیم که خب غالب بزرگان فقهاً و اصولاً توجه به این حرف ندارند. همه‌ی این‌ها را مجعول می‌دانند، مجعول یعنی زمانی می‌دانند. ایشان این‌طوری می‌فرمودند. اشکال دیگرش این است که آیا استصحاب در موارد جریان برائت جاری است یا جاری نمی‌شود؟ گفتند استصحاب در موارد جریان برائت جاری نمی‌شود، چون تمام موارد برائت مسبوق به عدم است، اگر شارع در این موارد استصحاب را حجت قرار داده باشد لغویت ادله‌ی برائت لازم می‌آید، پس بنابراین استصحاب مثل همان حرفی که زدند که در باب جریان قاعده‌ی فراغ و تجاوز، همه‌ی موارد قاعده‌ی فراغ و تجاوز استصحاب عدم

وجود دارد.

س: آن‌جا خب متخالف هستند ولی این‌جا این‌جور نیست ...

ج: خب بله آن‌جا متخالف هستند ...

س: این‌جا امرش اسهل است قابل جواب ممکن است باشد ... دوتا مستند است، ولی آن‌جا چون متخالف مجمع علیه است ولی این‌جا چون متوافق هست قابل جواب هست آقا دوتا مستند مولا قرار داده این ...

ج: نه از این می‌فهمیم که پس شارع، نه این جهتش را کار داریم که پس می‌فهمیم که شارع از ادله‌ی استصحاب عمومی که این موارد را بگیرد اراده نکرده

س: چرا؟ چون دوتا مستند بد است؟

ج: نه چون لغویت آن، چرا؟ چون می‌خواهد بگوید استصحاب قهراً بعد می‌گوید با قاعده‌ی فراغ دست از آن بردار دیگر ...

س: آن‌جا آره، آن‌جا ...

ج: همان، به حیث لغویت آن کار داریم، این‌جا گفته می‌شود همه‌ی مواردی که شارع می‌گوید من تو را متعبد می‌کنم به مستصحاب، حالت سابقه را بگو این‌جا حاکم است، پس این‌که می‌گوید که رفع ما لا یعلمون را دیگر برای چی جعل کردی؟

س: یعنی دوتا مستند لغو است، این را می‌خواهید بفرمایید؟

ج: حالا این‌جوری گفتند دیگر، این‌جوری گفتند؛ اگر شما آن‌جا بگویید که اولاً جواب بدهید مستندات مختلف، یک کسی ممکن است غافل از او باشد، ممکن است او به دستش.... این‌جور جواب می‌دادیم آن‌جا. در برائت یک عده‌ای مثل می‌گفتیم نه، لغویتی لازم نمی‌آید. پس کسانی که می‌گویند جریان استصحاب در موارد برائت، در موارد وجود موضوع برائت درست نیست و لغو است خب این‌جا هم نمی‌توانند. اما اگر کسی آن‌ها را آن‌جا جواب داد این‌جا هم می‌تواند بگوید که تمسک به استصحاب اشکال ندارد. فالحق فی المقام ان یقال که اگر از حرف‌های ماسبق‌مان غمض عین بکنیم اشکالی ندارد که در این‌جا به استصحاب و حرف شیخنا الاستاد هم حالا غمض عین بکنیم اشکالی ندارد که به استصحاب تمسک کنیم، می‌گوییم ما اقل را که می‌دانیم واجب است اکثر را یعنی آن زائد را شک در وجوبش داریم، حالا به‌جای این‌که برائت جاری کنیم که قبلاً می‌گفتیم می‌گوییم استصحاب عدم وجوب جاری می‌کنیم ...

س: برای شما که ماسبق هم نیاز به غمض عین ندارد دیگر برای حضرتعالی ...

ج: بله؟

س: برای حضرتعالی که ماسبق هم نیاز به غمض عین ندارد، آن‌جا جواب دادید این‌جا هم درست می‌شود دیگر، لغویت را جواب دادید. فقط اشکال آقای حائری می‌ماند، بله اشکال آقای حائری درست، ولی غیر از اشکال آقای حائری دیگر ماسبقی لازم نیست غمض عین کنیم، چون آن لغویت را جواب دادید دیگر. الان فرمودید از دو چیز غمض عین کنیم هم از

کلام آقای حائری هم از ماسبق ... طبق مبنای حضرتعالی از ماسبق لازم نیست غمض عین کنیم.

ج: حالا از کل ماسبق لازم نیست الا بعضی اموری که حالا در ذهن بود.

خب این بحث هم پایان یافت، پس وارد بحث بعد می‌شویم در جلسه‌ی بعد ان‌شاءالله که حالا فردا که نیست پس فردا نمی‌دانم، این است که ما وقتی که وارد بحث شدیم گفتیم اقل و اکثر ارتباطی دارای چند قسم هستند، یک قسم اقل و اکثر ارتباطی است که در حقیقت آن اکثر وجود منحاز دارد و ضمیمه می‌شود. قسم دوم آن‌جا هست که وجود منحاز ندارد مثل جنس و نوع، نوع و فصل، صنف، که مثلاً نمی‌دانیم حیوان ناطق یا حیوان، انسان یا انسان مثلاً کذا که این‌که وجود منحاز ندارد یک وجود واحد در خارج هست. مقام ثانی این است که در این موارد اقل و اکثرهای این‌جوری آیا در این موارد وظیفه چی هست که ان‌شاءالله برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.